

خارج الفقہ

۲۵-۷-۲-۱۴۰۲ فقه اکبر ۲

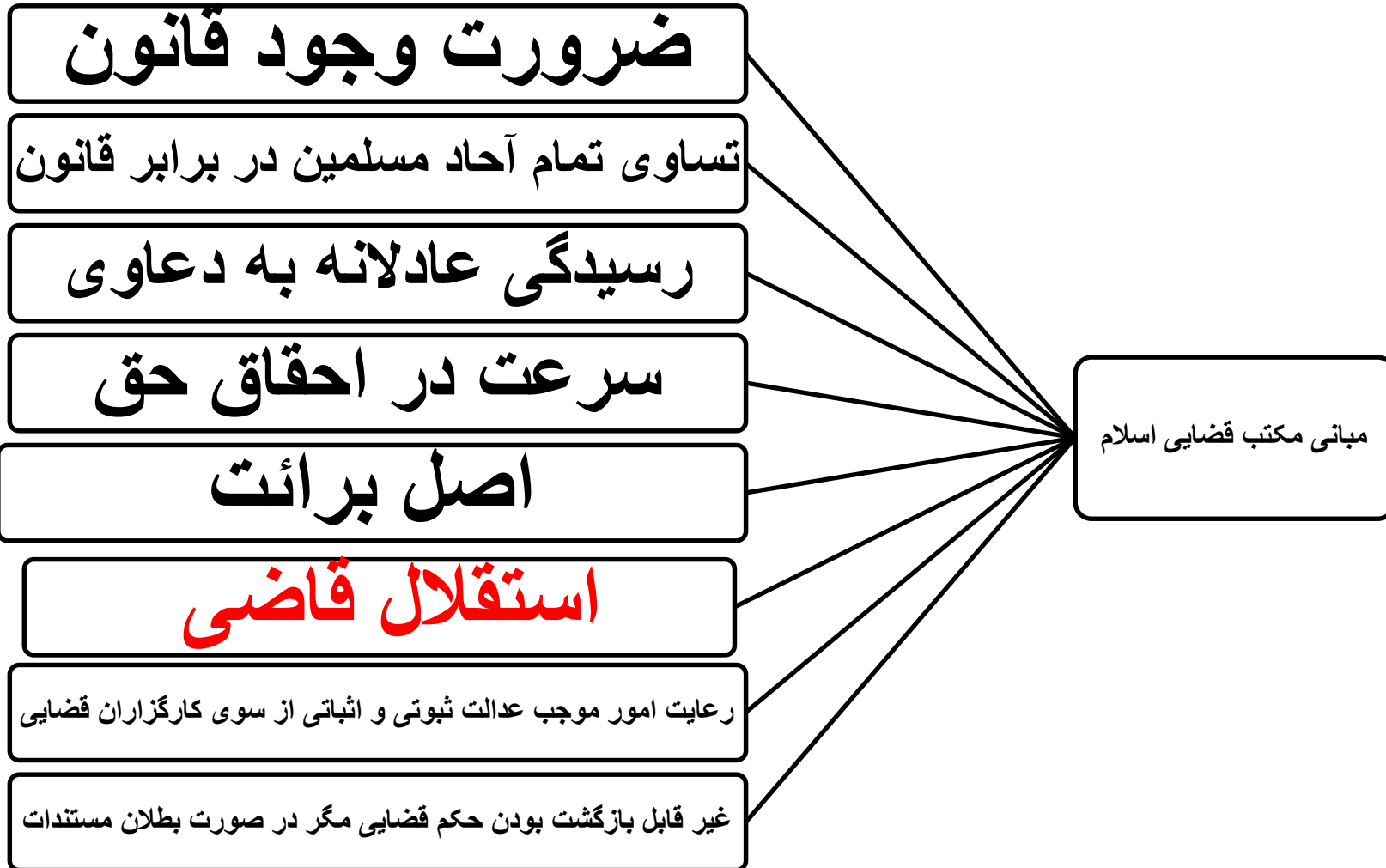
۱۲

(مکتب و نظام قضایی اسلام)

دراسات الاستاذ:

مهدي الهادي الطهراني

مبانی مکتب قضایی اسلام



استقلال قاضی

- یکی دیگر از اصول مسلم قضا در اسلام این است که قضاوت باید بدون ملاحظه‌ی افراد و خارج از نفوذ قدرت‌ها و بخش‌های دیگر حکومت صورت بگیرد.

- این امر در بحث های فقهی بیشتر تحت عنوان «استقلال قاضی» مطرح بوده است و گاه در تعبیر، «استقلال قوه ی قضائیه» نیز به این مفهوم تفسیر می شود. (۴۶)

64) C.F. Padfield, Law, P.7. •

استقلال قاضی

- البته استقلال قوه ی قضائیه که در حقوق اساسی مطرح (۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی پذیرفته شده، (۴۸) مطلب دیگری است.
- (47 ر.ک: ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ص ۳۷۸.
- (۴۸) ر.ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصول ۵۷ و ۱۵۶.

- اصل پنجاه و هفتم: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.
- این قوا مستقل از یکدیگرند.

استقلال قاضی

- اصل سابق: اصل پنجاه و هفتم: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.
- این قوا مستقل از یکدیگرند و ارتباط میان آنها به وسیله رئیس جمهور برقرار می گردد.

استقلال قاضی

- فصل یازدهم: قوه قضائیه
- اصل یکصد و پنجاه و ششم: **قوه قضائیه قوه ای است مستقل** که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده دار وظایف زیر است:
- ۱ - رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه، که قانون معین می کند.
- ۲ - احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع.

استقلال قاضی

- ۳ - نظارت بر حسن اجرای قوانین.
- ۴ - کشف جرم و تعقیب مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام.
- ۵ - اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.

استقلال قاضی

- استقلال قضایی
- در اسلام تقنین، الهی است و قوانین اسلامی از طرف ذات باری تعالی به پیامبر وحی می‌شود و پیامبر حامل وحی و ابلاغ‌کننده احکام خداوندی است که: «مُؤْمِنًا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ، اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ». [۱] دو قوه دیگر یعنی قوه قضائیه و اجرائیه در پیغمبر متمرکز است و قضات به نمایندگی پیغمبر تعیین می‌شوند.

استقلال قاضی

- پس از رحلت پیامبر و در زمان خلفا نیز وضع چنین بود ولی تعیین قاضی از طرف خلیفه به مفهوم اطاعت او از دستورات خلفا نبود چون قاضی برای قضاوت ملاکهای مشخصی داشت و هیچ کس حق نداشت که در حکم قاضی دخالت کند یا از او بخواهد که چگونه حکم صادر کند، حتی خلیفه نیز این حق را به خود نمی داد که از قاضی بخواهد چه حکمی صادر کند یا در حکم او تصرف نماید.

استقلال قاضی

- بسیار اتفاق می افتد که قاضی علی رغم تمایلات خلیفه حکم صادر می کرد، یا خلیفه را در دعاوی شخصی محکوم می نمود.

استقلال قاضی

- چنانکه روایت کرده‌اند علی (ع) در ایام حکومت، زره خویش را نزد عربی مسیحی از مردم عادی دیده و او را نزد قاضی شریح هدایت کرد تا در مورد دعوایش قضاوت کند و به قاضی گفت: این زره من است که نه آن را فروخته و نه بخشیده‌ام. قاضی از مسیحی توضیح خواست که در مورد ادعای امیر المؤمنین چه می‌گویی؟ مسیحی گفت: زره مال من است ولی امیر المؤمنین را نیز دروغگو نمی‌شناسم، شریح از علی (ع) سؤال کرد آیا بر ادعای خود شاهی داری؟

استقلال قاضی

• علی (ع) پاسخ داد: حق با شریح است من شاهی ندارم و شریح ادعای علی (ع) را به نفع مسیحی رد کرد. مسیحی زره را برداشت و رفت. هنوز چند قدم نپیموده بازگشت و گفت: شهادت می‌دهم که این حکم، حکم انبیا است. امیر المؤمنین در مورد دعوی خود مرا نزد قاضی می‌خواند و قاضی با آن که منصوب اوست او را محکوم می‌کند، آنگاه اعتراف کرد که زره از آن علی است و به مذهب اسلام گروید. [۱]

• [۱] بحار الانوار؛ ج ۱۰۱، ص ۹۰.

استقلال قاضی

- هادی خلیفه عباسی که با یکی از افراد عادی در مورد بستانی اختلاف داشت توسط قاضی ابو یوسف محکوم به بی‌حقی شد. [۲] و همچنین همین قاضی شهادت فضل بن ربیع وزیر خلیفه را نپذیرفت. فضل به خلیفه شکایت برد و خلیفه علت را از ابو یوسف جویا شد. قاضی گفت «از فضل شنیده‌ام که او خود را بنده خلیفه می‌خواند، اگر فضل در این اظهار کاذب باشد فاسق است و شهادت فاسق مسموع نیست و اگر در اظهار خود صادق باشد در مذهب من گواهی بردگان شنیده نمی‌شود». [۳]
- [۲] دولة القرآن؛ طه عبد الباقي سرور، ص ۶۲.
- [۳] مثل علیا من قضاء الاسلامی محمد الباحی؛ صص، ۷۴ به بعد.

استقلال قاضی

- و نیز می‌گویند در زمان خلیفه المعتضد بالله عباسی، شخصی از طرف خلیفه برای قاضی ابو حازم پیغام آورد که خلیفه از فلان شخص مبالغی طلب دارد قاضی قبول ادعا را منوط به اقامهٔ بینه نمود؛ خلیفه برای اثبات ادعای خود دو شاهد از اعیان و بزرگان دولت معرفی کرد. قاضی پیام داد که دو گواه در دادگاه حاضر شوند تا بدوا عدالت آنها بررسی گردد و در صورت احراز عدالت به استماع گواهی مبادرت شود، دو گواه از بیم آن که عدالت آنها مورد قبول قاضی قرار نگیرد از حضور در دادگاه خودداری کردند و در نتیجه ادعای خلیفه رد شد. [۴]
- [۴] تاریخ الخلفاء؛ سیوطی، ص ۵۷.

استقلال قاضی

- همچنین محمد بن حسن شیبانی [۵] قاضی القضاة بغداد که از طرف هارون الرشید خلیفه عباسی پس از ابو یوسف به این سمت گمارده شده بود در موارد زیادی بر خلاف خواسته خلیفه نظر داد؛ از جمله آن که علی رغم درخواست هارون که می خواست امان نامه یحیی علوی را باطل کند و او را به قتل برساند با قاضی خلیفه مخالفت کرد و امان نامه را معتبر شناخت،
- [۵] شیبانی صاحب کتاب "السیر الکبیر" است. چند سال قبل کنگره حقوق شناسی بین المللی این کتاب را از مبانی استوار در حقوق بین الملل شناخت. (رک، حقوق روابط بین الملل در اسلام، سید مصطفی محقق داماد، نشر علوم اسلامی، تهران).

استقلال قاضی

- و در مسأله مسیحیان تغلب، که با خلیفهٔ دوم پیمان بسته بودند، بر خلاف نظر هارون که می‌خواست پیمان را فسخ و به بهانهٔ احتمال بروز خیانت از طرف آنان، در جنگ با روم به کشتار آنها پردازد، رأی به اعتبار پیمان داد و بدین وسیله مسیحیان را از مرگ رهایی بخشید. [۱]
- [۱] دادگستری در ایران، محیط طباطبائی، صص ۱۷ و ۱۹ و ۲۹.

استقلال قاضی

- از این نمونه‌ها در تاریخ قضای اسلامی فراوان است و همه حکایت از استقلال قضات در برابر زورمندان حتی خلفا دارد و از اینجا روشن می‌شود که چرا اسلام به دانش و تقوی و عدالت قضات این همه تأکید می‌نماید؛ چون تنها فقاہت و ایمان و عدالت می‌تواند قضاتی پروراند که نه تنها در اجرای عدل و احقاق حق در قبال زورمندان پایداری کنند، بلکه چنان چهرهٔ تابناکی از عدالت اسلامی ارائه دهند که پس از گذشت قرن‌ها هنوز بر تارک تاریخ تمدن بشر بدرخشند.

استقلال قاضی

- نمونه آن قضات، جمیع ابن حاضر بلخی در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز است. به گفته ابن اثیر در الکامل وقتی شهر سمرقند توسط فرمانده قوای اسلام «قتیبہ بن مسلم» بدون اخطار و آگاهی با حیلہ و خلاف مقررات جنگ تسخیر شد و مردم از این جهت به خلیفہ شکایت بردند او بی درنگ به سلیمان بن ابی سرح، کارگزار خویش در سمرقند نامه‌ای نوشت تا برای رسیدگی یک قاضی برگزیند و او آنان را به قاضی شهر، جمیع بن حاضر ارجاع نمود و قاضی مذکور با احراز حقانیت مردم شهر چنین حکم دارد: «سپاهیان مسلمان بایستی بی درنگ شهر سمرقند را ترک گویند تا پیمان پیشین آنان پایان یابد. آنگاه اگر خواستند از در آشتی درآیند و اگر نخواستند به نبرد دست یازند». خلیفہ آن حکم را پذیرفته و دستور داد حکم قاضی بی چون و چرا به مورد اجرا گذارده شود. سپاهیان اسلام در پی حکم قاضی خیمه و خرگاه خود را برچیدند و سمرقند را ترک گفتند و آن را به بومیان آن واپس دادند و مردم که این گونه عدالت و دادگستری را در اسلام دیدند از مسیحیت بازگشته و اسلام آوردند. [۲]
- [۲] الکامل فی التاریخ؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۴. دو قرن سکوت، زرین کوب؛ ص ۱۷۶.

استقلال قاضی

- با وجود آن که هر چه از دوران صحابه و تابعین دورتر می‌شویم به همان اندازه نفوذ زورمندان در قضاوت فزونتر می‌شود ولی آنچه بطور قطع می‌توان گفت این است که در تاریخ داوری‌های جهانی، قضات اسلامی جایگاهی شایسته تکریم دارند و نمی‌توان آنها را با قضات همزمان در سایر ادیان و ممالک در یک ردیف قرار داد در شمال آفریقا نیز چه در زمانی که خلافت فاطمیان برقرار بود و چه بعد یا قبل از آن، قضات از اعتبار مخصوص برخوردار بودند. قلشندی در کتاب صبح الاعشی می‌نویسد: و قاضی القضاة در دستگاه خلفای فاطمی مقام اول را داشت و از جلیل‌ترین و محترم‌ترین صاحبان مشاغل بود. و در قیروان چند تن از قضات، انقلابی عظیم در دستگاه قضایی شمال آفریقا پدید آوردند از جمله آنان عبد السلام بن سعید بن حبیب مکنی به ابو سعید و معروف به سحنون که در سال ۲۳۴ در زمان حکمرانی ابن العباس محمد بن اغلب حکمران اندلس از طرف خلیفه عباسی به قاضی القضاة قیروان منصوب شد و در سال ۲۴۰ هـ. ق در گذشت. سحنون دستگاه قضایی قیروان را نظمی نو بخشید و امور قضایی را تقسیم‌بندی کرده و صلاحیت دادگاهها را بر حسب میزان مدعی به و نوع دعاوی مشخص کرد که بی‌شبهت به تشکیلات قضایی امروزی نیست. [۱]
- [۱] عدالت و قضا در اسلام، صدر الدین بلاغی؛ صص ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۷.

استقلال قاضی

- استقلال حتی از حاکم اسلامی، غیر از امام معصوم:
- بدین معنا که در عصر غیبت، مشروعیت قضای قاضی، ملهم از حکم حاکم مشروع حکومت اسلامی هم نیست و رهبری حکومت اسلامی، یک نهاد است و مشروعیت قضا در عرض آن نه در طول آن قرار دارد. معروف در فقه امامیه، همین است تا جایی که بر آن، ادعای اجماع هم شده است.

استقلال قاضی

• برخی از معاصران خواسته اند بگویند چنین نیست، بلکه مشروعیت قضای قاضی در عصر غیبت، به جعل، قرار و نصب حاکم مشروع اسلامی، بستگی دارد و بر این امر شاذ که بعداً عرض میکنم نیز مصرند، اما معروف در فقه شیعه، خلاف این مطلب است و خود این قائل نیز هم کلامش از برخی بزرگان (ظاهراً شهید یا غیر ایشان) دعوی اجماع بر استقلال قاضی از حاکمیت مشروع حکومت اسلامی را هم «مسالک» «ثانی در نقل کرده است، اما در عین حال، در اجماع، تشکیک کرده؛ تعبدی بودن آن را منکر شده و خواسته بگوید که ماییم و ادله که خلاف این مطلب از آنها قابل استفاده است.

استقلال قاضي

- ٢٠٢ / ١٠. محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين «٢»، عن محمد بن عيسى، عن
-

استقلال قاضي

- (٢). لم يثبت رواية محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى - وهو ابن عبيد - في موضع. وما ورد في بعض الأسناد القليلة لا يمكن الاعتماد عليه في إثبات هذا الارتباط.
- أما سندنا هذا، فقد ورد جزء من المتن المروى به، في الكافي، ح ١٤٦١٦ بعين السند، لكن ذاك الخبر ورد في التهذيب، ج ٦، ص ٢١٨، ح ٥١٤، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن محمد بن عيسى. و محمد بن الحسن بن شمون ليس في طبقة مشايخ محمد بن يحيى، ولم يثبت روايته عن محمد بن عيسى. والظاهر أن الأصل في نسخه الشيخ الطوسي هو محمد بن الحسن - والمراد به الصفار كما سيظهر - ثم فسّر بابن شمون سهواً وأدرج التفسير في المتن في الاستنساخات التالية بتوهم سقوطه منه.

استقلال قاضي

- وأما ما ورد في الكافي، ح ٦١٣، من رواية محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عيسى، عن أبي عبد الله اله مؤمن، عن عبد الأعلى مولى آل سام، فقد روى محمد بن الحسن الصفار الخبر في بصائر الدرجات، ص ١٩٤، ح ٧، بعين الألفاظ في السند والمتن.
- وما ورد في التهذيب، ج ١، ص ٤٣٧، ح ١٤٠٦، من رواية محمد بن الحسين، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن سعيد، الظاهر أن محمد بن عيسى هناك محرف من موسى بن عيسى، وهو البعقوبي.

استقلال قاضي

- وأما ما ورد في التهذيب، ج ٢، ص ٦٤، ح ٢٣١؛ وج ٤، ص ٢١٣، ح ٦٤٠، من رواية سعد [بن عبداللّه] عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عيسى [بن عبيد] فكلا السندين مختل لا يقاس عليهما.

استقلال قاضی

- وورد فی التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۸۷۵، روایة سعد بن عبداللّٰه، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عیسی؛ لكن المذكور فی بعض المخطوطات المعتبرة من التهذیب هو «محمد بن الحسن».

استقلال قاضي

- إذا تبين ذلك نقول: الظاهر أن محمد بن الحسين في ما نحن فيه محرف من محمد بن الحسن، والمراد به هو الصفار. ويؤيد ذلك «مضافاً إلى ما ورد في أسناد كثيرة من رواية محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى [بن عبيد]، التعاطف بين محمد بن الحسين [بن أبي الخطاب] ومحمد بن عيسى [بن عبيد] في أسناد عديدة.

استقلال قاضي

- انظر على سبيل المثال: الأملی للصدوق، ص ٣٠١، المجلس ٥٠، ح ٢؛
وص ٣٩٢، المجلس ٦٢، ح ٢؛ والأملی للطوسی، ص ٢١٠، المجلس ٨،
ح ٣٦٣؛ والتوحيد، ص ١٠٦، ح ٦؛ و ص ١٣٨، ح ١٢ و ١٣؛ و ص
١٦٨، ح ٢؛ و ص ٢٢٠، ح ١٢؛ و ص ٣٣٧، ح ٥؛ والخصال، ص ٣٧، ح
١٤؛ و ص ٢٦٤، ح ١٤٤؛ وعلل الشرائع، ص ١٩٦، ح ٥ و ٩؛ ورجال
النجاشی، ص ٣٢، الرقم ٧١؛ و ص ٢٣١، الرقم ٦١٤؛ والاختصاص، ص
٢٨٦، ص ٢٨٨، وبصائر الدرجات، ص ٤٦٤، ح ٣، والغيبة للنعمانی، ص
١٥٢، ح ١٠؛ و ص ١٥٥، ح ١٦؛ وكمال الدين، ص ٢٨١، ح ٣١؛ و ص
٣٤٤، ح ٢٨؛ و ص ٣٤٩، ح ٤٣؛ و ص ٤١٥، ح ٧؛ والغيبة للطوسی، ص
٤٠ - ٤١؛ والفهرست للطوسی، ص ٤٠٤، الرقم ٦١٨.

مقبوله ي عمر بن حنظله

• ٢٠٢ / ١٠ . محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن صفوان بن يحيى ، عن داود بن الحصين ، عن عمر بن حنظله ، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن «١» رجلين من أصحابنا «٢» بينهما منازعة في دين أو ميراث، فتحاكما «٣» إلى السلطان و «٤» إلى القضاء، أيحل ذلك؟

مقبوله ي عمر بن حنظله

• قال: «من تحاكم إليهم في حق أو باطل، فإنما تحاكم إلي الطاغوت» «٥»، وما يحكم له فإنما يأخذ سحتاً وإن كان حقاً «٦» ثابتاً له؛ لأنه أخذه «٧» بحكم الطاغوت، وقد أمر الله أن يكفر به، قال الله تعالى: «يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت وقد أمروا أن يكفروا به» «٨».

مقبوله ي عمر بن حنظله

- (١). في الوسائل، ح ٥١: «في».
- (٢). في الكافي، ح ١٤٦١٦ والتهذيب: + / «يكون».
- (٣). في التهذيب، ح ٨٤٥: «فيتحاكمان».
- (٤). في «ب، بح»، والكافي، ح ١٤٦١٦ والتهذيب، ح ٥١٤ والوسائل، ح ٣٣٠٨٢: «أو».
- (٥). «الطاغوت»: الكاهن، والشيطان، وكل رأس ضلال، وكل معبود من دون الله، وكل متعد. وقال في الوافي: «الطاغوت: الشيطان، مبالغة في الطغيان، والمراد به هنا من يحكم بغير الحق لفرط طغيانه أو لتشبيهه بالشيطان، أو لأن التحاكم إليه تحاكم إلى الشيطان من حيث إنه الجامل له على الحكيم، كما نبه عليه تنمة الآية: «ويريد الشيطان أن يضلهم ضللاً بعيداً». ونحوه في مرآة العقول، ج ١، ص ٢٢٢. وانظر: المفردات للراغب، ص ٥٢٠؛ القاموس المحيط، ج ٢، ص ٢٧١٣ (طغى).
- (٦). في الكافي، ح ١٤٦١٦ والتهذيب والوسائل، ح ٣٣٠٨٢: «حقه».
- (٧). في الكافي، ح ١٤٦١٦ والتهذيب: «اخذ».
- (٨). النساء (٤): ٦٠.

مقبوله ي عمر بن حنظله

- قُلْتُ: فَكَيْفَ «١» يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: «يَنْظُرَانِ «٢» إِلَى ِ
 «٣» مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ «٤» قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا، وَنَظَرَ فِي
 حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا، وَعَرَفَ أَحْكَامِنَا، فَلِيرِضُوا بِهِ حَكْمًا؛
فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا «٥»
 فَلَمْ يَقْبَلْهُ «٦» مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدٌّ،
 وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ «٧» عَلَى اللَّهِ وَهُوَ «٨» عَلَى حَدِّ
 الشَّرِّكَ بِاللَّهِ «٩».

مقبولہ ی عمر بن حنظلہ

• قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ «۱۰» اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا، فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاضِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا، وَاخْتَلَفَا «۱۱» فِيمَا حَكَمَا «۱۲»، وَكِلَاهُمَا اخْتَلَفَ «۱۳» فِي حَدِيثِكُمْ؟

• قَالَ: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدِلُهُمَا وَأَفْقَهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا، وَلَا يَلْتَفِتُ «۱» إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ».

مقبوله ی عمر بن حنظله

- (۱). فی «بس»: «کیف».
- (۲). فی الکافی، ح ۱۴۶۱۶ والتهدیب، ح ۵۱۴: «انظروا».
- (۳). فی «ألف، ف، و، بر، بس، بف» والوسائل، ح ۳۳۴۱۶: - / «إلی».
- (۴). فی الکافی، ح ۱۴۶۱۶ والتهدیب، ح ۵۱۴ والوسائل، ح ۵۱: - / «ممن».
- (۵). فی «ج، بر، بف» وحاشیة «ض، بس»: «بحکمه». وفی «ألف، ف، بح» وحاشیة «ج، بف»: «بحکم».
- (۶). فی «ض، بر» وحاشیة «بح» والوسائل، ح ۳۳۴۱۶: «فلم یقبل».
- (۷). فی حاشیة «ج»: «کالراد».
- (۸). فی «ب، بح» وحاشیة «ج، ض»: «وهما» أی الردّ والاستخفاف.

مقبوله ي عمر بن حنظله

- (٩). أي على أعلى مراتب الضلالة وأدنى مراتب الإسلام، بحيث لو تجاوز عنه دخل في مرتبة الشرك. أو المعنى أنه دخل في الشرك؛ لأنه لم يرض بحكم اللّه ولم يقبله ورضى بحكم الطاغوت، وهو شرك؛ أو أشرك في حكمه تعالى غيره. انظر: شرح المازندراني، ج ٢، ص ٤١٢؛ مرآة العقول، ج ١، ص ٢٢٤.
- (١٠). في «ألف، ض، و، بح» وحاشية «ج»: «واحد». وفي حاشية «ف، بر» والوسائل، ح ٣٣٣٣٤: «واحد منهما» بدل «رجل».
- (١١). في «ب، ج، ض، بح» والفقهاء وشرح المازندراني: «فاختلفا». وفي حاشية «بس»: «فرجعهما».
- (١٢). في «بح»: «+» / «فيه». وفي التهذيب: «-» / «من أصحابنا - إلى - فيما حكما».
- (١٣). هكذا في جميع النسخ التي قوبلت والفقهاء. وفي حاشية «بح» والمطبوع: «اختلفا». وفي شرح المازندراني: «إفراد الضمير في «اختلف» بالنظر إلى اللفظ». وهو الأصح والأنسب؛ فإن رعاية اللفظ في «كلا» و «كلتا» أكثر.

مقبوله ي عمر بن حنظله

- قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى ِ صَاحِبِهِ «٢»؟
- قَالَ: فَقَالَ: «يُنْظَرُ إِلَى ِ مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ» «٣» عِنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَ بِهِ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ «٤» أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مَنْ حَكَمْنَا، وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ لَأَرِيْبٌ فِيهِ. وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رَشْدِهِ فَيُتَّبَعُ، وَأَمْرٌ بَيْنَ غِيهِ فَيُجْتَنَبُ، وَأَمْرٌ مُشْكَلٌ يَرُدُّ عِلْمَهُ «٥» إِلَى اللَّهِ ِ وَإِلَى ِ رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:
- جَلَالَ بَيْنَ، وَحَرَامٌ بَيْنَ، وَشِبْهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ «٦»، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ «٧»، وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ».
- قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمْ «٨» مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُمْ؟
- قَالَ: «يُنْظَرُ» «٩» فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ، وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ».
- قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ «١٠»، إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ،

مقبوله ي عمر بن حنظله

- (١). في «بف»+: / «معه».
- (٢). هكذا في أكثر النسخ والمصادر. و في «بر، بس، بف» والمطبوع: «على الآخر».
- (٣). في «ب، بس»: «رواياتهم». وفي الفقيه والتهذيب، ح ٨٤٥ والوسائل، ح ٣٣٣٣٤: «روايتهما».
- (٤). في حاشية «ض» والوسائل، ح ٣٣٣٣٤: «عند».
- (٥). في الفقيه والتهذيب: «حكمه».
- (٦). في «بس، بف» وحاشية «ج»: «الحرمات».
- (٧). في «ج، بس، بف» وحاشية «ض»: «الحرمات».

مقبوله ي عمر بن حنظله

(٨). هكذا في «بر» وحاشية «بح» والفقيه والتهديب والوسائل، ح ٣٣٣٣٤. وفي سائر النسخ والمطبوع: «عنكما». وقوله: «عنكما» لعل خطاب الاثنين للصادق والكاظم أو الباقر عليهم السلام على سبيل التغليب؛ لكثرة الأخبار عنهما، أو كانت التثنية باعتبار تثنية الخبر، بمعنى عن الاثنين منكم. وفي بعض النسخ «عنهما» وهو الأوضح عند الفيض. وقال المجلسي: «وفي الفقيه: «عنكم» وهو أظهر». انظر: شرح صدر المتألهين، ص ٢١١؛ شرح المازندراني، ج ٢، ص ٤١٥؛ الوافي، ج ١، ص ٢٩٢؛ مرآة العقول، ج ١، ص ٢٢٥.

(٩). في «ب»: «ينظروا». وفي «بف»: «تنظر».

(١٠). في شرح المازندراني: «أرأيت، أي أخبرني عن حكم ما أسألك». وراجع أيضاً ما تقدم ذيل الحديث ١٨١.

الكافي (ط - دار الحديث)، ج ١، ص: ١٧١

ووجدنا أحد الخبرين موافقاً للعامّة، والآخر مخالفاً لهم، بأيّ الخبرين يؤخذ؟

قال: «ما خالف العامّة، ففيه الرّشاد».

فقلت «١»: جعلت فداك، فإن وافقهما «٢» الخبران جميعاً؟

قال: «ينظر إلى ما هم إليه أميل حكاهم «٣» وقضاتهم، فيترك، ويؤخذ بالآخر».

قلت: فإن وافق حكاهم الخبرين جميعاً؟

قال: «إذا كان ذلك «٤»، فأرجه «٥» حتى تلقى إمامك؛ فإن الوقوف عند الشبهات خير من الافتحام «٦» في الهلكات «٧»».

٤٩ / ١

كلبني، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - دار الحديث)، ١٥ جلد، دار الحديث للطباعة و النشر، قم - ايران، اول، ١٤٢٩ هـ ق

مقبوله ی عمر بن حنظله

- ب. مقبوله ی عمر بن حنظله
- در آغاز این روایت که مشتمل بر سؤالات متعدد عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام و پاسخ های حضرت علیه السلام است، عمر بن حنظله از دو نفر شیعه که بین آنها نزاعی در دین یا میراث است و به سلطان یا قضات او مراجعه می کنند، می پرسد که آیا چنین عملی حلال است؟ حضرت علیه السلام می فرمایند: کسی که در حق یا باطل به آنها رجوع کند، تحاکم به طاغوت کرده است و آنچه آنها برای او حکم کنند، حرام است، هر چند در واقع حق او باشد. زیرا آن را به حکم طاغوت دریافت کرده در حالی که خداوند امر به کفر نسبت به طاغوت فرموده است. (۹۱)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- سپس عمر بن حنظله می گوید: پس آن دو چه کنند؟ امام علیه السلام می فرماید: «ینظران الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلتہ علیکم حکماً فإذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فإنما بحکم الله استخف و علینا رد، و الراد علینا الراد علی الله فهو علی حد الشکر بالله» (۹۲) [نظر می کنند به کسی که از شما باشد، از کسانی که حدیث ما را نقل می کند و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و احکام ما را می شناسد، پس به او به عنوان حکم رضایت می دهند که من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر او به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا خفیف شمرده شده و بر ما رد و انکار شده است و انکار بر ما، انکار بر خدا و این در حد شکر به خداست].

مقبوله ی عمر بن حنظله

- سند مقبوله
- مقبوله را کلینی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن عیسی از صفوان بن یحیی از داود بن الحصین، از عمر بن حنظله و صدوق آن را به سند خود از داود بن الحصین و شیخ طوسی به سندش از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن عیسی از صفوان بن یحیی از داود بن الحصین نقل می کنند.

مقبوله ی عمر بن حنظله

- «محمد بن یحیی» همان «محمد بن یحیی العطار» است که شکی در وثاقت او نیست.
- «محمد بن الحسین»، «محمد بن الحسین بن ابی الخطاب» است که از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده و نجاشی، کشی، و شیخ طوسی او را توثیق کرده اند. (۹۳)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- محمد بن عیسی در این سند، محمد بن عیسی بن عبید الیقطینی است (۹۴) که نجاشی او را توثیق کرده (۹۵) و شیخ طوسی تضعیف نموده است. (۹۶) و ظاهراً تضعیف شیخ طوسی مستند به استثنای او در اسناد کتاب نوادر الحکمة توسط محمد بن الحسن بن الولید است و هر چند این استثنا که شیخ صدوق نیز در آن از استاد خود ابن الولید تبعیت کرده است، (۹۷) در مورد سایر افراد استثنا شده دلالت بر تضعیف دارد، ولی در خصوص این شخص چنین دلالتی ندارد، (۹۸)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- زیرا در مورد او این استثنا، نه به دلیل ضعف شخص او، بلکه به دلیل «انقطاع اسناد» است و مراد از «انقطاع اسناد» ظاهراً قطع بودن سند بین «محمد بن احمد بن یحیی»، نویسنده کتاب نوادر الحکمة، و «محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی» است. هر چند از حیث طبقه نمی توان تأییدی بر این نکته یافت، زیرا محمد بن احمد بن یحیی در طبقه هفتم و عبیدی در طبقه ششم قرار داده شده است. (۹۹)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- ولی سایر احتمالات برای «انقطاع اسناد» مثل «تفرد روایت عبیدی» (۱۰۰) یا «اختصاص کلام به روایات عبیدی از یونس که در آن یونس به شکل مرسل نقل کند» (۱۰۱) کاملاً خلاف ظاهر است. (۱۰۲) وجود همین احتمالات باعث می شود که تضعیف عبیدی از این استثنا احراز نشود و در این حال این تضعیف محتمل نمی تواند معارض توثیق قطعی نجاشی نسبت به او باشد، تضعیف شیخ طوسی نیز چون بر اساس همین استثنا شکل گرفته، در حد همان استثنا اثر دارد. (۱۰۳)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- صفوان بن یحیی کوفی، وکیل امام رضا علیه السلام، مورد توثیق شیخ طوسی و نجاشی و کشی است. (۱۰۴) داود بن الحصین را هر چند شیخ طوسی جزو واقفیه شمرده، ولی مانند نجاشی او را توثیق کرده است. (۱۰۵)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- عمر بن حنظله کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که هر چند توثیق خاصی نسبت به او وجود ندارد، (۱۰۶) به دو دلیل وثاقت او را ثابت می کنیم:
- ا. نقل صفوان بن یحیی از او. صفوان از همان افرادی است که از غیر ثقه نقل نمی کند (۱۰۷) و سند این نقل صحیح می باشد. (۱۰۸)
- ب. روایتی که کلینی به سند صحیح از یزید بن خلیفه از امام صادق علیه السلام نقل می کند. از حضرت علیه السلام سؤال شد: عمر بن حنظله از شما برای ما وقتی (در مورد نماز) نقل کرده است، حضرت فرمودند: بر ما دروغ نمی بندد... (۱۰۹)
- وثاقت یزید بن خلیفه در این روایت به دلیل نقل صفوان از او ثابت می شود. (۱۱۰)

مقبوله ی عمر بن حنظله

- البته از عمر بن حنظله از طریق ابن ابی عمیر هم نقل شده و ابن ابی عمیر نیز جزو کسانی است که از غیر ثقه نقل نمی کند، ولی سند این نقل تمام نیست. (۱۱۱)
- با این وصف، نقل مرحوم کلینی از سند معتبری برخوردار است. سند شیخ طوسی نیز بدون اشکال می باشد.
- سند شیخ صدوق به این حدیث عبارت است از: صدوق از پدرش و محمد بن الحسن از سعد بن عبد الله از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از الحکم بن مسکین از داود بن الحصین الاسدی.

مقبوله ی عمر بن حنظله

- محمد بن الحسن همان محمد بن الحسن بن الولید است که از بزرگان بسیار قابل اعتماد در حدیث محسوب می شود. الحکم بن مسکین تنها کسی است در این سند که توثیق خاص ندارد، (۱۱۲) ولی ابن ابی عمیر مکرر از او نقل کرده (۱۱۳) و همین امر برای اثبات وثاقت او کافی است.
- با این وصف، تمام اسناد این روایت معتبر است.
-

مقبوله ی عمر بن حنظله

- دلالت مقبوله
- در این روایت راه حل امام صادق علیه السلام برای دو نفر شیعه که در مسأله ای با هم اختلاف قضایی دارند، مراجعه به مجتهد شیعه است. زیرا حضرت علیه السلام می فرمایند: «ینظران الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا» [آن دو نظر می کنند به کسی که از شما باشد، از کسانی که حدیث ما را نقل می کند و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و احکام ما را می شناسد].

مقبوله ی عمر بن حنظله

- عبارت «منکم» (از شما) بر شرط تشیع و سایر توصیفات بر اجتهاد دلالت دارد. چون کسی می تواند حدیث امامان علیهم السلام را تشخیص دهد و در حلال و حرام آنها صاحب نظر باشد و احکام آنها را از غیر آنها باز شناسد که فقیه و مجتهد باشد. ظاهر عبارت به دلیل اطلاق «حلالنا و حرامنا» و «احکامنا» **اجتهاد مطلق** است.

مقبوله ی عمر بن حنظله

- در ادامه ی این حدیث حضرت علیه السلام می فرمایند: «فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً» [باید به او به عنوان حکم رضایت دهند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام].
- مراد از «حاکم» در این عبارت یا خصوص قاضی است که در این صورت بر ثبوت منصب قضا برای فقیه دلالت دارد و یا مراد از آن ولی و زمامدار می باشد که در این حالت روایت مزبور از ادله ی ولایت فقیه خواهد بود.